

کمره سپید همچو خال دلبران ماه غبار خاک زیر پای باره شده
چون سُرْمه بر چشم ستاره تن از هب و سر از تن سبز نمون شد
فلک هم از زمین دریای خون شد زمین از خون مردان موج زن کشت
سپرباخت و جوشنها کفن کشت کمال جلالت و منتهای شجاعت
ورشادت از شاه منصور بزرگتر کرد کار زاری کرد که اگر رستم و اسفندیار
زنده بودندی بردستان عالیقدر بوسه داوندی ولی چون هر
کاریر غایتی و هر بدایت را نهایتی و هر عالی را زوالی و هر دولتی را
اشتغالی است او را بر کردن تیسری و بر رخساره شمشیری رسید
سرس ز برداشته و جسدش را لم یکن انکاشته عمر شیخ بن امیر
تیمور کار فرمای جمهور کشت در سنه هفتصد و نود و ششش در پای
قلعه حسرتا تو من افعال کردستان تیری بدور رسید و بدان در گذشت
امیرزاده پیر محمد بن عمر شیخ زمام ایالت در قبضه درایت گرفت

چندی بر سادّه حکومت ارسید عاقبت در سنه هشتصد و دوازده به
دستی یکی از ملازمان خود مقتول رسید دوسه روزی برادرانش منیر
رستم و میرزا اسکن در حرکت مذبحی نمودند تا در سنه هشتصد و
هجده ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا بن میرزا شایخ بکومت
و ایالت این مملکت رخ نهاد حاکمی عادل و فوری کارم اخلاق و محاسن
آداب متصف از سایر میرزاوگان تیموری است یا تمام داشت
در سنه هشتصد و سی و هشت بروضه رضوان و درجات جنان خرامه
مشور حکومت و ایالت فارس بنام نامی و اسم سامی میرزا عبدالله
المشهور شیرازی ولد رحمتش زینت کروش والده ماجده میرزا
از سادات عالی در جات شیراز و به انتصاب خاندان نبوت برافراز
بود کتاب روضه الشهداء را علاء حسین کاشفی سبزواری بجهت آن
بنید احشربیح شهماری تالیف نمود در سنه هشتصد و پنجاه و یک

میرزا سلطان محمد بن میرزا بابا سنقر بن میرزا شاهرخ میرزا عبدالعزیز
اخراج و خود مالک تخت و تاج گشت مدت پنج سال با استقلال
حکومت کرد عاقبت در چار ان خراسان حسب الامر برادر بزرگتر خود
میرزا بابا بر شربت شهادت سپید میرزا بابا چون از جانب برادر بزرگتر
فارغ مال شد روی بقصر فارس و عراق نهاد و بعد از توقف
چهار ماه در شیراز زمام حکومت فارس را در کف کفایت میرزا
مظفر الدین سنجر گذارده سمیت عراق و خراسان منصرف شد
در سنه شصت و پنجاه و هفت میرزا جهان شاه از گمان قراقرمینو
عازم تخمین فارس شد میرزا سنجر را اخراج کرد و تخت و تاج مالک
آذربایجان و فارس و سواحل عمان و عراق دار من و کربستان
با آن پادشاه ناقد فرمان رسید صیت رعیت پروری و معده
کتری مبرود و رسانید مملکت فارس را به میرزا ابدان که ارشد

اشجع اولاد بود با استحقاق و اگذار نمود بانندک زمانی پسر از شاه
بندگی و ارادت پدر بازگشت بخیالات باطل و تصورات
چاصیل از مقام اخلاص و متابعت درگذشت آخر الامر محرم
مخترم میزاجان شاه که والده میزاج پرید بق بود بشیر از رفت و
پسر عاصیر انصیحت کرد تا فارس را و اگذار شد روی ب حکومت بغداد
نهاد ایالت فارس برادرش میزاج یوسف رسید تا در سنه شصت و
هفتاد و دو که میزاجان شاه در محاربه ابوالنصر حسن بیگ آق قویونلو مقتول
گردید میزاج یوسف چون ملازم رکاب پدر بود ما سورا آمده بکول گشت
میزاج ابوسعید که در آن زمان پادشاه ماوراءالنهر و خراسان بود استماع این
مقدمات نمود حکم با اجتماع لشکر داد و بغیرم تخیر ممالک فارس و عراق
و آذربایجان روی توجه نهاد ایالت و دارائی فارس را بامیر نظام
الدین احمد بن امیر علی برلاس تفویض فرمود در سنه شصت و هفتاد

نه میزد ابو سعید کورگان در میدان قتال امیر حسن پیک آق قونیلو
مقتول شد حسن پیک فارس را در اوایل حال بمر پیک موصول
و بعد بخلیب سلطان ولد خود عنایت فرمود تا او آخر عهد امیر حسین
حاکم فارس بود بعد از پدر صاحب شهر شد زمانی نکشید که در محاربه
برادر خود یعقوب پیک سلطان یعقوب شد حکومت فارس بمنصور پیک
بزناک تفویض رفت چندی از این مقدمه ز رفت که سلطان یعقوب از
میان رفت با اینقر میرزا اورستم پیک و احمد پیک بنا بر امیر حسن پیک
بترتیب و توالی والی ممالک شدند در آن ایام حکومت فارس تقاسم
پیک بزناک مفوض بود در سینه نصد و هفت بونت دارائی فارس
و عراق سلطان مراد بن یعقوب پیک در اوایل نصد و نه در عهد پادشاه
جم خدم شکر شاه عاوشاه غازی سالیس قانون
نیک نخل حق خورشید دولت خورشید و صفا مزوج بدیهب

جنوری مہر سلطنت و سروری ابوالمظفر شاہ اسمعیل صفوی

مخار بہ نمودہ مغلوب کشت بسمت بغداد و مملکت فارس ضمیر

ممالک پادشاہ مرتضوی خصال کردید در مدت سلطنت این پادشاہ

معدلت کتر دین پرور نیر خلیل سلطان ذوالقدر کس دیگر نظر بند

بعد از رحلت مروج مذہب پنجم ہجری کہ نوبت دین پروری بولد

ارجمندش پادشاہ دین پناہ شاہ طہاسب غازی رسید زمان سلطنتش

بر پنجاہ و شش سال کشید در ظرف این زمان علی سلطان و حسین خان

شاملو و ابراہیم خان ذوالقدر و ولی سلطان و سلطان محمد میرزا

مکفوف البصر واحد بعد واحد بحکومت و فرمانروائی مشغول بودند پس

از ارتحال پادشاہ ستودہ خصال و جلو کس اسمعیل میرزا ولی سلطان

نامزد دارالملک سیمان کشت ولی قبل از حرکت از دار السلطنہ قزوین

اسمعیل میرزا ملک بقار ابرو ارفقا ترجیح داد لہذا ایالت ولی سلطان

بعده تعویق افتاد نواب سلطان محمد میرزا بصواب بدید امر او ارکان دولت
جاسس میر سلطنت گشت حکومت فارس بعلینجان ذوالقدر
عنایت رفت بعد از زمانه بابت خان تبدیل یافت پس از پندی
علینجان نامی و بعد از آن عهد تعلینجان حاکم این ملک بودند در اوایل
جسوس شهریار نامدار غازی شاه عباس ماضی یعقوب خان
ذوالقدر بکومت فارس افزای یافت باندک زمانی به عصیان
و صغیان پرداخت پادشاه حجه تشریف فرمای مملکت فارس کردید
یعقوبخان که تخریب شده بود بدست آمد بقتل رسید امیر الامرائی فارس
به بنیاد خان ذوالقدر تفویض شد چون استعدالی در امور سلطنت
سلطان جنت مکان را حاصل کردید حکومت فارس را بانه ویردگان
زرگ را بشی که بواسطه خدمات نمایان و عهد استانی در قتل مرشد قلینان
که در حقیقت خدمتی بزرگ و امری سترک بود و مخین در کشتن فرمان

اعتماد والدوله و سسر دار کل که مستهای جلالت و تهور از آن ظهور
نمود و جوهر ذاتی خود را آشکار ساخته و در آن اوان منصب قزاقی
کری سرفرازی داشت عنایت فرمودند زمان حکومتش سیاه
نشد بعد از آنکه مدتی بدولت و اقبال گذرانید بجهان جاوید خرامید
امام قلیخان ولد ارشدش پیکر سکی فارس شد از آثارش در شیراز
مدرسه خان و در کرمیرات فارس تجدید عمارت بندر عباس است
در سنه هزار و سی و هشت که سلطان جنت مکان عازم عالم اخوت
گشت و مپره اش سام میز ابن صفی میزرا بحکم وصیت جالس
و ساده سلطنت و موسوم بشاه صفی گردید پنج شش سال کافی نشانی
امام قلیخان به پیکر سکی کری فارس شهنشاه و هشت در سنه هزار و
چهل و دو بواسطه خیانتی که از داود خان برادرش در آذربایجان
بدرجه ظهور رسید خود با سه پسر در میدان سعادت آباد قزوین حسب

الامیر پادشاهی بقتل رسید و حکومت فارس نیز مقرر گردید
 در سنه هزار و پنجاه و دو شاه صفی در کاشان بیمار شده در شهر صفی
 بار سفر بجانب عالم باقی بسته و عالم فانی را وداع کرد و پادشاه اسلام پناه
 شاه عباس ثانی بن شاه صفی در سنه نه سالگی بر متکالی سلطنت متکلی
 شد ایام سلطنتش بیست و پنج سال کشید هنگام توقف عراق کوچه
 اقبالش راجع و ماه دولتش در محاق افتاد در سنه یک هزار و هشتاد و
 هشت شیراز تریا مکان شاه سلیمان بن شاه عباس ثانی چهار بابنه
 آمد و در سنه هزار و یکصد و پنج عالم فانی را وداع گفت شاه سلطان
 حسین بن شاه سلیمان خلاف وصیت پدر بزرگوار بدخواه امراء
 عالی مقدر تاجدار شد چون بر کالی راز والی و هر دولتی را اشغال مقرر شد
 در ایام سلطنت ابن سلطان کمال نقصان در اشطام ممالک فیح
 الارکان روی داد و پادشاه بفرایض و نواخل قاطعان طریق کم راه

بهب تو اقل امر او وز را در کمال فسرغ مشغول کشیدن باغ سپاهیان
بتفجیح سبزه و باغ اشتغال نمودند در هر سسری شوری و در هر دو غم
سودالی نظامی شد در این سلطنت لطفعلی خان و استانی بر او زاده
صدر اعظم دولت در فارس حکومت مشغول بود تا در سنه هزار و
صد و سی و پنج که محمود پنجم سس افغان سس و لیری سسینه نامه سس اول
زنایاکی ابلیس از وی سسجل چو سال بدزوی سسلایق نفور نمایان بهم
چون مه نوزد و در سلطنت اصفهان را مسخر نمود در فتنه بر مملکت
باز کرد درشتی و بد خوئی آغاز کرد چه پیروز شد و ز و تیره روان چه
غم دار و از گریه کاروان در یکروز چندین تن از شاهزادگان صفوی تراود
و یکصد و چهارده نفر از امر او اعیان نیک اعتقاد بر وجه شهادت
رسانند سسرداری به تخییر فارس فرستاد و بعد از نه ماه محاصره و بگانه
شیراز مشغول و در مخاطره افتاد در سنه هزار و صد و سی و هشت که

محمود دود و غنای ج و مصروع شد و به تیغ اشرف بنی عمش مقتول
 گردید و بدین کات اسفلت با فلین تفرقه گرفتند اشرف غلبه سلطان اشرف
 شد شعر اساسی که آن دشمن دین نهند و بر وضع شاهان پیشین
 در ایام او این سخن عام بود که ایام او شتر ایام بود به پید و چنان
 همی تا توان ستم کرد و پید او بر ناتوان زبردست افغان را بکومت
 فارس فرستاد منت خدای را که باندک زمانی سلطان اشرف بخش
 از صولت و سلطوت در سی خود را ملوث و شرفش بکثافت تبدیل
 یافت و بهمت قند را زاله و بوادی فرار شتافت شاه طهماسب
 بملک ستانز کرایند محمد علیخان قورقانی خود را منصب پیکر پیکری
 فارس بایند زمانی نشد که کوس سلطنت با اسم بارسم شاه عباس
 ثالث بلند آواشد امیر خان پیکر افشار بره نایب الحکومه فارس آمد
 فاصله چهار ماه با محمد سلطان مروی تبدیل یافت بعد طهماسب
 خان

جلایر بجاوت و میرزا محمد تقی مستوفی شیرازی بنیابت مقرر گشت
در سنه هزار و صد و چهل و هشت که پایون عزم قیصر عزم سکند
شان جهانگیر ملکستان شعر جمشید تهن تن کخیر و سام آمین بکنند
کسری و شس دارای فریدون فر خورشید فلک پست کردون قضا
فرمان بنیان سخا باران دریای جهان بنکر ناد و شاه افشار عقیانه
برار بکه سلطنت برقرار شد میرزا محمد تقی باضافه لقب خانی پیکار پسکی
بالاستقلال گشت بنکامیکه موکب هایون ناوری به تخییر رسیدن
و خوارزم و ترکستان لوای جهانگیری و کشور ستانی افزاشته بود
حسب الامر میرزا محمد تقی خان پیکار پسکی و کلعلی خان کوشه احمد لوم قشار
سر دار ما مور فتوح بلاد عمان و تخییر آند یار آمدند چهارات شاهی از
سمت بحر و شکر ظفر اثر که از بندر خمیر بر اسر الخیمه نجد معبر شده بودند
از جانب بر سمت مسقط که با شخت عثمانت در حرکت دستیار عرا

اعراب خوارج را آواره دیار بوار ساختند مستطرا بجهت تصرف آوردند
سید بن سلطان را که از شیخ عثمان و از جمله چاکران آستان قوی
بنیان بود و الی ساحت با بنجام با محتاج و ملیر دالتش پر داحت مراحت
نمودند در او اخصه کار بنجار غرور و پند در بد ما غش راه یافته کلبعلی
خان کوسه احمد بود که خالوی نواب رضا قلی میرزا و سایر شاهزادگان
بود مقتول ساخت علم حصیان افراشته با یعنی شد محمد حسین خان قرقلو
افشار میرا خور بد غش ما مور در شیر از سخن کشت عاقبت ما سور
کردید و احد العین و خصی و معزول شد ایام دولت علی شاه بی و در مهم
خان صالح خان پات و هاشم پیک پات بنفی و اثبات امور است
حکومتی اوقات یکدیگر ایند تا اینکه نوبت دارائی و سلطنت ایران
بپادشاه رؤف عاویل با ذل کریم خان رسید شیراز را دار السلطنه و
در فارس متکثر کردید قریب به پست و هشت سال زمان سلطنتش

طول کشید مالک فارس و عراق و کیسلان و مازندران و کرمان و
کردستان و آذربایجان بود بصره را مسخر کرد و بار عایا و برابا و جمهور
امالی ایران در رعایت و نهایت رؤفت سلوک نمود شعر و امیت
نکوئی و بدن صید توان کرد مرغ دل نسان و چه باشد از این صید
چون قید بتو داد و دره کشید دهن ز نهار بدست آرتو این صید
بدین قید تا در سینه هر و صد و نود و سه از رحمت و رنج ایند رفانی
فراغت یافت و بجانب بشت جاویدان شتافت ابو الفتح خان ولد
اکبر کریمخان رازکینخان زند دست آویز و اسم مبارسی بدن نهاد تیغ
پر جمی آخت و قریب سی تن از امرای و زنده را از پا در انداخت علیمر و خان
از جانب ابو الفتح خان بنظم عراق و مازندران نامور نمود بانکه رانی
طریق عصیان سپرد ز کینخان بد فغش ز جاست عازم صفهان گردید
در حوالی قلعه ریختن است ایستاد و ایستاد و ایستاد و ایستاد
در حوالی قلعه ریختن است ایستاد و ایستاد و ایستاد و ایستاد

خطایین که بر دست ظالم برفت جهان ماند و با مظلالم برفت بد
انجام رفت و بدانندیشه کرد که باز بر دستان خنایه کرد ابو شمع خان
بشیر از مراجعت نمود صادق خان عمش که در کرمان قرین حست و غم بود
بشیر از عود نمود سلطنت مادر صاحب خست بسیار شد علیه او خان از صفهان
بعلمد و علی شکر و بکر و شامان رفت با قشونی آراسته بفارس آمد بشیر را
محمور نمود بعد از مدت ز ماه تخفیر کرد صادق خان و انبیا از مقتول
و ابو الفتح خان را محمول ساخت لوامی سلطنت بر فراخت مراجعت بر حق
کرد بعد از چندی بواسطه کثرت شرب مدام و سفک و ما انام بر مرض
استفا مبتلا شد در سنه هزار و یکصد و نود و هشت در گذشت حضرت خان
ابن صادق خان در صفهان جلوس کرد بشیر از آما چندی آمد و شد
پس صلح بهمت نمود و صفهان آنرا حاصل گشت معاودت بشیر از مرض
شد صید مراد خان و ویس مراد خان زنده و حاجی علی قلنجان کارزونی

که در خلوت اربک مجوس و در بندید داشت نصیبی بر او نداشتند و
بدر عیشش روانه ساختند صید مراد خان بر سرند حکومت نشت
لطیفی خان بن جعفر خان که در آن اوان سمت کرمیرت فارس بود
عازم شیراز شد بلا مانع شیراز را منفر صید مراد خان را مکنوف لیسر
نمود جالس بر سروری کردید باشکر جزیر پادشاه ملکستان قما
گامکار آقا محمد خان نورانیه مضجعه محاربات نمود کاهسی غنچه و نظیرین
وزمانه بزمیت و پریشانی هم نشین بود تا در سینه هر رود و دست بهشت
در کرمان محصور شد و از آنجا فرار اقبله بم رفت تا سورگشت مکنوف لیسر
عاقبت در دار الخلافت طهران مقتول و در بقعه امام زاده زید مدفون شد
بعد از فتح کرمان شعر سلطان جهانستان جان بخش بر چهر کابک
اسمان خوش روپن دارش سماک راج ستیان کینه حد فواج
شهر با کیتی ستان آقا محمد خان شیراز آمد حاجی ابراهیم خان شیرازی

که بعد از فسد ارفععلی خان پسر کز سکی فارس بود بوزارت و صدارت
مخصوص و بلیقب اعتماد الدوله منصوره نمود و صاحبان بنامی بابا جان
نایب السلطنه بایالت و فرمانفرمایی مملکت فارس اختصاص یافت ایضا
باسرعینت محمد و مهابانی عدل و انصاف شنید گردانید در تدارک
و تلانی خللی که در قنور امور خوانین زندگداشت شده بود غایت سعی و جهد
مبذول فرمود و فارسی از ه شد و رونقی بی اندازه گرفت تا تاریخ که تاریخ
تاریخ اوست شعر ز سخت آقا محمد خان شد و نوشت بابا خان صد شکر
که این آمد و صد حیف که آن رفت چه ملک کیومرث میراث یافت
عنان سوی آئین اسلاف یافت همه رسم و بنیاد نیکو نهاد و پیروز و بر
عدل و جهان و داد فرودمایگان از خود دور کرد جهان را با انصاف معمور
کرد بعد از شهادت سلطان شهید در قلعه شوشی و جلوس خاقان
سعد در دار الخلافه طهران شاهزاده محمد علی میرزا نایب الامان فارس

بود باندک زمانی نواب حسین قلیخان برادرشاه شاه ممالک ایران حاکم تخت
گاه سلیمان شد زمانی نشد که به تمویبات نفسانی و تسویلات شیطان
و غرور جوانی برادر معدلت کتر را باغی شد و با صفهان آمد شاه مجسم
خدم ستاره چشم از دار الخلافه بچمن ساروق از قزاقان فرامان نزول
اجلال شد و چون نصیحت ناصحان و مواعظ خیر خوانان در جناب حسین
قلیخان نادان فایده نداد و اثر نه بخشود شاه مؤید قاجار با شکری خون
خوار چون طلاطم سیل بخار و دروغ فرسخی اردوی بر سر مخالفت شاعر
نزول اجلال فرمود روزانه دیگر که حسد و خاد را ز دار الملک بخت بر تختگاه
پهرا خضر را بد از دو جانب صفوف قتال و جدال آری شد چون مجادله
صیغتن و موازات خرمین شد مهد علیا و ستر کبری که والده ماجده
خاقان سلیمان شان و سجد اصلاح ذات البین در آن هنگام ترشید
فرما بود عنان صبر و شکستی از کف را نمود خود را بنواب خان رسانید

بیا که غموشه شتابان دارد که منزه نشود از چنین هزار گناه و آزار
از حضور باهر النور پادشاه خطا بخش حرم پوشش گذرانید همنگامه
رزم مقدمه بزم سبذل کردید پیکار پیکلی گری مملکت فارس
به محمد علیخان قاجار توانوغایت شد در سنه هزار و دویست و چهار
فرمان فرمائی شکارگاه جم را بنواحب سینعلی میرزا که یازده سال از عمر پیش
گذشته بود عنایت و چرخ علیخان نوائی بوزارت روان فرمودند
مرحوم کلام برودبار می معروف بسلامت نفس و کم آزاری موصوف
بله و طرب مایل بعیش و عشرت راعب شعر همه شب تا سحر با کلبه
نشستی بر کنار جوپاران پر رویان کلنج، سچولاله کرفی شیشه و جام
و پیاله پر رود گزان بیک شیشه خوردی با فنون دیوار در شیشه کردی
شده در چارسوی مجلس ناز منادی کردی و چنگ خوش آواز
اوقات فرخنده ساعاتش بنگونه امورات مصروف میدیشت نخل

مملکتی را بر حسب تمنا و آبناء و نسا و محول ابراء و وزراء میفرمود و ولی اکثر
اوقات به تبدیلیشان بهمت میجاکشت و بر مایه لک ایشان رقم اختصاص
کشیده غنایم دار الحرب می پنداشت مدت سی و هفت سال ایام
فرمانفرمایش طول کشید بدولت و راحت گذرانید تا سنه هزار و
دویست و پنجاه که خاقان حجابیه ابوالملوک فتحعلی شاه طاب سره و جل
الجنه شواه بخت جاوید خرامید شهبازی نامدار عادل اذن محمد شاه قاجار
نورانه مرقد بر حسب وصیت جد بزرگوار تا جدرش شعر چه ملک کیومرث
میراث یافت عنان سوی آئین اسلاف یافت همه رسم و بنیاد
نیکو نهاد پیروز و بر عدل و هسان و داد فرومایه کار از خود دور کرد
جهان را با انصاف مهور کرد نوابش هزاره فیروز میزرا و مرحوم معتمد الدوله
باشکری جهان آشوب و چند عزا ده توب قلعه کوب با نظام امور مملکت
فارس نامور فرمود بعد از ورود بفارس مرحوم فرمانفرما را با دو تنه عا

متفرق الحواس روانه دار الخلاقه و در بار معدلت اساس نمودند چون
دوسه ماهی از این هسکاره گذشت ناخوشی و با در دار الخلاقه شایع گشت
مرحوم فرمانفرما در آن عرض ملک فانی را بملک باقی عرض نمود انالله وانا
الیه راجعون فسر زوانی این ملک و ملت بنواب نصره الدوله
فیروز میرزا معزز گردید خان بزرگوار معتمد و کارگذار آمد الحق ریاستی با
سیاست جمع دشت و فطانتی با کفایت یار در اندک زمانی از صیانت
رای و زراعت فکر کار مملکت را بنظام رسانید و امور ملک منسجم
استقامت مشترکت شعر بلند قدر وزیر یک در زمانه دشت عین
شبه بجزم متین و رای صواب محیط دور فلک با همه جناب رفیع
نیرسیند حشمت بدان رفیع جناب چون چندی از امارت امیر و وزارت
وزیر منقضی شد نواب نصره الدوله بحکومت کرمان و جناب معتمد
الدوله مراجعت طهران از اسامی دولت قوی شوکت حکم رفت در

در سده هزار و دویست و پنجاه و دو نوادگان بزرگوار و معظم فریدون میرزا
بفرمانفرمانی و حکمرانی مملکت فارس مقرر شد خبر آوردمشیر که ز
بطنان عراق و فد منصور هسی آید و ز فرد مر فود فارس را حاکمی از
غیب نخواستاد خدا فارس میان را خطی بر آید محدود شاهزاده قان
بمحم حاتم کرم در ایام ایالت فارس نسبت با عاظم و او اسطان نس
عدل و احسان وجود و همتان مرعی دشت باران انعامش بر خاک
و عام بارید و از رشحات سخاوت کرمش فارس تازه و ربان کرید
پس خواهند نمود ز کف جودش محروم هیچ در مانده ز رفت از در
ضمانش مرد و از از اران استنش محرومی نبود سلوکی که خلاف
طریق انبیا و ملوک باشد نفرمود در حدود از سر بر حدیثی گوید طهر
مریم چه تفاوت کند از حبش یهود ولی چنان اشاق افتاد که در
میان رعیت و بویچیان دولت سمجستی که ذکرش خالی از رکاکتی

بنود منازعت رفت چون شاهزاده والاتباء رفایب البلد و شریف زمانه
شکار بود رعایا و خواهی سپاهی از کارگذار خواستند میرزا احمد خان
نام که کارگذار و از رسوم پیش کاری خیر و عاری بود در اصلاح
ذات سپاهن کوتاهی نمود بل بعصیت جاهلیت بر مقدره نهند و شعر
رعیت نوازی و بر شکر نه کاریت باز چه و سر سری خلاصه
کار بنا رفت و محاصمت رسید و امر طرفین بتمه و معاون کشید
آتش نشسته بالا گرفت مدتی فرو نشست از جانب دولت ابد
مدت میرزا نبی خان امیر دیوان با صلاح رفت فایده نه بخشد
معروض کرد ایند شاهزاده اعظم مدار الخلافا و احضار امیر دیوان
در فارس مختار شد در همان سال نصر الله خان کشیکچی اشتهی قاجار
بصاحب اختیاری فارس مخصوص گشت مدت چهار ماه کمال
حکمرانی بلا استقلال کرد ولی زمانه غدارشس مجال نداد بساط

جلالتش در نور دید متوجه عالم آخرت گردید شعر از آن سر آمد این
کاخ دلاویز که چون جاگرم کردی کویدیت خیز در او اخر سینه هزار و
ودیت و پناه و شش شاهزاده از او به عدل و داد نایب لایاله
فرمان میرزا به فرمانفرمانی و ایالت این ولایت آمد بقومی که نیکی پسند
خدای دهد حاکمی عادل نیکی رای در مقابل کار و فاجحه امر در تشدید
مبانی دین و دولت و ببطباط معدلت بوجهی اقدام فرمود
که صیت عدل و شیروانی را منوخ و معدوم نمود بعد عدل و
اندر زمان دست تجاوز مکر و اعدا سپید و بازوان همین را سنان
دولت او دشمنان دولت او دین را چنان بزوک سنان ستاره
دیو لعین را از سیستمش کرک ویش همچانه و از مهابتش باز و تبهو هم
اشیانه بود اضااف اینست که حاکمی با عزم و خرم و منصف با کثرت اوصاف
حمیده و اخلاق پسندیده متصف چون مالی این مملکت شایسته و

این نعمت عظمی نبودند ز دار الخلافه قاهره باحضار نوابش هزاره
والا تبار حکم نمودند و سنه هزار و دوست و پنجاه و نه باقتضای
زمان بااستحقاق فارسیان میرزا بی خان امیر دیوان در نوبت شایسته
بحکمرانی سرفراز گردید سال اتمام نکشید که فارسیان در حضرت
معدت نشان تشکی کردند و تعظیم بردند چون رفع این شکایت و رفع
این نکایت بر ذمه کفایتش شاه رحمت پرور لازم بود آنرا معزول
فرمود هر که فریاد رس روز مصیبت خواهد که در ایام مستلای سحرآمیزی
کوشش بنده حلقه بکوشش از تنواری برود لطف کن لطف که بیکانه
شود حلقه بکوشش حسین خان اجودان باشی بصاحب خسته بیاری فارس
اختصاص یافت حاکمی در یاد دل باذل بود بانندک توجهی مستحق الزکوة
محتاج راریس قوم و امیر حاج مینمود و سائل ابواب رمالک رقاب
کف کریم و عطای عمیم او چه عجب که ذکر حاتم و امثال او کند باطل